



## A Critical Examination of the Binding Nature of Sale: An Explanation of Muhaqqiq Ardabili's View\*

Saeedeh Latifzadeh<sup>1</sup> 

Seyyed Mohammad Taqi Ghabooli Dorafshan<sup>2</sup> 

Mohammad Taqi Fakhlaei<sup>3</sup> 

1. Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. saeedeh.latifzadeh@mail.um.ac.ir

2. Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (**Corresponding Author**). ghabooli@um.ac.ir

3. Department of Fiqh and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. fakhlaei@um.ac.ir



### Abstract

The binding nature of sale (*luzum al-bay'*) is one of the fundamental issues in the jurisprudence of transactions and plays a significant role in regulating legal and economic relations. Two principal viewpoints have been advanced within Imamiyya jurisprudence regarding this issue. The first view, advocated by Muhaqqiq Ardabili, holds that the original rule is the non-binding nature of a sale contract. According to this perspective, the transfer of ownership is not inherently linked to the binding character

---

\* This article is derived from a doctoral dissertation entitled "Moqaddas Ardabili's Non-Majority Opinions on Sale (Bay') and Options (Khiyarat) in Majma' al-Fa'idah wa al-Burhan: An Analysis of Their Foundations and Evidences", completed at Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, under the supervision of Mohammad Taqi Qabouli Dorafshan and with the consultation of Mohammad Taqi Fakhlai.

---

\* Latifzadeh, S., Ghabooli Dorafshan, S. M. T., & Fakhlaei, M. T. (2026). A critical reading of the binding nature of sale: An explanation of Muhaqqiq Ardabili's view. *Fiqh*, 33(1), 110–137. <https://doi.org/10.22081/jf.2026.72276.2944>

---

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/08/08 • **Revised:** 2025/10/24 • **Accepted:** 2026/01/26 • **Online Publication:** 2026/03/29

© 2026

authors retain the copyright and full publishing rights



of the contract; rather, binding force is established only when supported by a specific legal or rational proof. One of the most important jurisprudential foundations of this view is reliance on the presumption of non-bindingness in contracts and the distinction between the realization of ownership and the binding nature of the contract. In other words, the mere occurrence of a sale and transfer of ownership does not, by itself, necessitate the binding character of the contract; instead, binding force requires a specific legal or rational justification. Drawing upon examples such as *mu'atat* (informal exchange-based sale) and prevailing rational practices in commercial dealings, Muhaqqiq Ardabili argues that contracts are, by default, revocable and do not entail permanent commitment unless a valid proof establishes otherwise. In contrast, the dominant view among Imamiyya jurists emphasizes the intrinsic binding nature of a sale contract and maintains that a sale becomes binding upon its conclusion, except in cases where recognized options (*khiyarat*) permit rescission. This position is grounded in Qur'anic verses, narrations from the Infallibles, and the legal maxim "*People have authority over their property*" (*al-nas musallatun 'ala amwalihim*), and it enjoys broader acceptance in Imamiyya jurisprudence. Using a descriptive-analytical method, this study examines both viewpoints and demonstrates that although the dominant opinion plays an important role in ensuring transactional certainty, Muhaqqiq Ardabili's perspective, due to its reliance on rational foundations and greater flexibility, possesses a stronger capacity to adapt to the conditions and requirements of transactions in contemporary life.

### Keywords

Binding Nature of Sale; Principle of Bindingness; Muhaqqiq Ardabili's View; Non-Binding Nature of Sale; Revocability.

## خوانشی انتقادی از لزوم بیع: تبیین دیدگاه محقق اردبیلی\*

سعیده لطیف‌زاده<sup>۱</sup> سیدمحمدتقی قبولی درافشان<sup>۲</sup> محمدتقی فخلعی<sup>۳</sup>

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

saeedeh.latifzadeh@mail.um.ac.ir

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول).

ghabooli@um.ac.ir

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

fakhlaei@um.ac.ir



### چکیده

مسئله لزوم بیع از مباحث بنیادی فقه معاملات است که نقش مهمی در تنظیم روابط حقوقی و اقتصادی دارد. در این زمینه دو دیدگاه اصلی در فقه امامیه مطرح است. دیدگاه نخست، که از جمله توسط محقق اردبیلی مطرح شده، اصل را بر عدم لزوم عقد بیع می‌داند. براساس این نظر، انتقال مالکیت با لزوم عقد ملازمه ندارد و لزوم تنها در صورتی تحقق می‌یابد که دلیل خاص شرعی یا عقلایی بر آن وجود داشته باشد. از مهمترین مبانی فقهی این دیدگاه، تمسک به اصل عدم لزوم عقود و تفکیک میان تحقق ملکیت و لزوم عقد است؛ بدین معنا که فقط تحقق بیع و انتقال مالکیت، به خودی خود مستلزم لزوم عقد نیست، بلکه لزوم نیازمند دلیل خاص شرعی یا عقلایی است. محقق اردبیلی با استناد به مواردی همچون بیع

۱۱۲

فقه

سال سی و سوم، شماره ۱، ۱۴۰۵

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان "آرای خلاف مشهور مقدس اردبیلی در باب بیع و خيارات در مجمع الفائدة والبرهان: تحلیل مبانی و مستندات" (استاد راهنما: دکتر محمدتقی قبولی درافشان؛ استاد مشاور: دکتر محمدتقی فخلعی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران) می‌باشد.

\* لطیف‌زاده، سعیده؛ قبولی درافشان، سیدمحمدتقی؛ فخلعی، محمدتقی. (۱۴۰۵). خوانشی انتقادی از لزوم بیع: تبیین دیدگاه محقق اردبیلی. فقه، ۳۳(۱)، صص ۱۱۰-۱۳۷.

<https://doi.org/10.22081/jf.2026.72276.2944>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۷ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۸/۰۲ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۶ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۱/۰۹

© ۱۴۰۵ حق تألیف و حقوق کامل انتشار برای نویسندگان محفوظ است»



معاطاتی و بنای عقلا در معاملات، بر این باور است که اصل در عقود، قابلیت رجوع و عدم التزام دائمی است، مگر آنکه دلیل معتبری بر لزوم آن اقامه شود. در مقابل، دیدگاه مشهور فقهای امامیه بر لزوم ذاتی عقد بیع تأکید دارد و معتقد است که بیع از زمان انعقاد لازم است، مگر در مواردی مانند وجود خیارات که امکان فسخ فراهم می‌شود. این دیدگاه بر پایه آیاتی از قرآن کریم، روایات معصومین علیهم‌السلام و قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» استوار است و در فقه امامیه شهرت بیشتری دارد. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی، ضمن بررسی این دو دیدگاه، نشان می‌دهد که هرچند نظر مشهور در ایجاد اعتبار معاملاتی نقش مهمی دارد، اما دیدگاه محقق اردبیلی به دلیل تکیه بر مبانی عقلایی و انعطاف‌پذیری بیشتر، ظرفیت بالاتری برای تطبیق با شرایط و نیازهای معاملات در زندگی معاصر دارد.

### کلیدواژه‌ها

لزوم بیع، اصل لزوم، دیدگاه محقق اردبیلی، عدم لزوم بیع، قابلیت رجوع.

## مقدمه

لزوم عقد بیع یکی از مسائل اساسی و مورد اختلاف در فقه امامیه است که اهمیت زیادی در تنظیم روابط اقتصادی و اجتماعی دارد. این موضوع با توجه به نقش بیع به عنوان یکی از مهمترین عقود تملیکی، تأثیر بسزایی بر پایداری معاملات و حفظ نظم اقتصادی دارد. از سوی دیگر، اختلاف نظر فقها در خصوص لزوم یا عدم لزوم بیع، چالشی فقهی ایجاد کرده که نیازمند بررسی و تحلیل دقیق است.

دیدگاه مشهور فقها بر این است که بیع به طور طبیعی لازم است و تنها در موارد استثنایی مانند وجود خيارات، امکان فسخ آن وجود دارد. در مقابل، محقق اردبیلی با استناد به تفکیک مفهومی میان مالکیت و لزوم، معتقد است که بیع ذاتاً لازم نیست و الزام آن مستلزم وجود دلایل خاص است. این اختلاف نظرها، افزون بر اهمیت نظری، دارای پیامدهای عملی در زمینه انعطاف پذیری فقه در پاسخ گویی به نیازهای اقتصادی روز جامعه است. پژوهش حاضر با هدف تحلیل و مقایسه این دو دیدگاه، با بهره گیری از منابع فقهی و اصولی، تلاش می کند تا فهم دقیق تر و کاربردی تری از مسئله لزوم بیع ارائه دهد.

نوآوری این مقاله در آن است که برای نخستین بار دیدگاه های فقهی محقق اردبیلی در موضوع مورد بحث به صورت منسجم و نظام مند استخراج، تبیین و تحلیل شده است؛ به گونه ای که در آثار پیشین، چنین رویکرد مستقلی نسبت به آرای ایشان مشاهده نمی شود. افزون بر این، تحلیل تطبیقی دیدگاه محقق اردبیلی با نظر مشهور فقها نیز در این پژوهش انجام گرفته است، که زمینه ای برای ارزیابی قوت و ضعف مبانی هر یک از دیدگاه ها فراهم می سازد. از جمله دستاوردهای مهم این تحلیل آن است که نشان داده می شود رأی محقق اردبیلی - براساس مبانی عقلی و ملاحظات عرفی - از توان تبیینی و کارآمدی بالاتری برخوردار است و می تواند مبنایی برای توسعه و بازنگری در برخی احکام فقهی مرتبط با مسائل اقتصادی باشد. این دیدگاه نه به معنای نفی کلی لزوم، بلکه ناظر به آن است که بیع، به خودی خود، الزام آور نیست مگر آنکه دلیل خاصی بر لزوم آن وجود داشته باشد. چنین برداشتی به دلیل اتکای آن بر مبانی عقلی و ملاحظات

عرفی، با واقعیت‌های جاری در روابط معاملاتی جامعه معاصر سازگارتر است. در شرایطی که معاملات بر بسترهای نوین، با سرعت بالا و تحت تأثیر عوامل غیرقابل پیش‌بینی انجام می‌شوند، پذیرش لزوم مطلق ممکن است به تحمیل بارهای حقوقی ناعادلانه و در مواردی به تضییع حقوق طرفین منجر شود. اصل عدم لزوم، امکان بازبینی و تعدیل قرارداد را در چنین شرایطی فراهم می‌سازد، بی‌آنکه نظم حقوقی معاملات را برهم زند. برخلاف تصور رایجی که جواز بیع را موجب بی‌ثباتی و گرفتاری در معاملات می‌داند، باید توجه داشت که این نظریه بر توانمند ساختن اراده طرفین در تنظیم روابط معاملاتی تأکید دارد و در صورت وجود مصالح عمومی یا ضرورت‌های خاص، همچنان امکان الزام عقد از طریق شروط ضمن عقد یا قوانین عام وجود خواهد داشت؛ بنابراین، اصل عدم لزوم، در عین حفظ ساختار حقوقی معاملات، امکان انطباق بهتر فقه با شرایط متنوع اقتصادی و فرهنگی جامعه را فراهم می‌سازد و زمینه‌ای برای توسعه فقهی در حوزه اقتصاد اسلامی پدید می‌آورد. بر همین اساس، می‌توان گفت نظریه محقق اردبیلی، نه تنها با مقتضیات جامعه امروزی سازگار است، بلکه با تأکید بر منطق عقلانی و عرف جاری، ظرفیت بالاتری برای پاسخ‌گویی به نیازهای روزآمد روابط اقتصادی در جوامع اسلامی دارد.

### ۱. محقق اردبیلی و فضای فقهی دوره ایشان

محقق اردبیلی در قرن دهم هجری می‌زیست، دورانی که فقه شیعه در حال تکامل و تقویت بود. در این دوران، فقها به دنبال تأسیس اصول و قواعد جدید برای مسائل مختلف بودند. این دوره همچنین شاهد جریان‌های فکری مختلف در زمینه فقه بود که برخی از آنها به نقد و تجدید نظر در مسائل فقهی سنتی پرداخته بودند. محقق اردبیلی به‌عنوان یک فقیه برجسته، تأثیرات زیادی از فضای فقهی زمان خود دریافت کرده بود و در عین حال سعی داشت تا به تحلیل و بررسی دقیق‌تری از مسائل فقهی بپردازد. اما اینکه آیا او یک پدیده خاص در دوران خود بود یا نه، پرسشی است که نیازمند تحلیل بیشتری است. در خصوص بحث تغایر میان ملکیت و لزوم، برخی از فقها از جمله محقق اردبیلی به

این نکته توجه داشته‌اند که ملکیت و لزوم دو مفهوم متفاوت‌اند. مالکیت به این معناست که شخص نسبت به چیزی مالک می‌شود، در حالی که لزوم به معنای قرار گرفتن عقد در وضعیتی پایدار است که طرفین نمی‌توانند آن را به راحتی فسخ کنند. به عبارت دیگر، ممکن است فرد مالک چیزی شود، اما این مالکیت الزام‌آور نباشد و به راحتی قابل فسخ باشد، در حالی که لزوم به این معناست که طرفین قرارداد به مفاد آن ملتزم‌اند و عقد در وضعیت تزلزل‌ناپذیری قرار دارد. با این حال، نکته قابل توجه این است که فقهایی که به این تفکیک میان ملکیت و لزوم توجه کرده‌اند، همگی از دوره تاریخی پس از مرحوم مقدس اردبیلی بوده‌اند. این امر نشان می‌دهد که ایشان در زمان خود نگرشی نوین و متفاوت با فقهای پیشین در مورد لزوم بیع و رابطه آن با مالکیت ارائه داده است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت مرحوم اردبیلی اولین کسی بوده که در آن دوره تاریخی بحث عدم لزوم بیع را مطرح کرده و به تفکیک میان این دو مفهوم پرداخته است. قبل از ایشان، تقریباً تمامی فقها به این باور بودند که بیع به خودی خود عقدی لازم است که طرفین نمی‌توانند آن را فسخ کنند؛ بنابراین، دیدگاه محقق اردبیلی در خصوص عدم لزوم بیع، به عنوان یک نظریه جدید و نوآورانه در تاریخ فقه امامیه شناخته می‌شود که بعد از ایشان دیگر فقها نیز به آن توجه کرده و بیشتر به بررسی این موضوع پرداخته‌اند؛ بنابراین دیدگاه مرحوم محقق اردبیلی در این زمینه تحولاتی در برداشت‌های فقهی از عقد بیع و سایر عقود به وجود آورد و به‌طور خاص، تفکیک میان ملکیت و لزوم را مورد توجه قرار داد؛ بنابراین، نوآوری ایشان در این زمینه قابل توجه است زیرا ایشان اولین کسی بود که این ایده را در زمان خود مطرح کرد و به نوعی زمینه‌ساز تغییرات فقهی در این حوزه شد.

## ۲. معرفی دو رویکرد اصلی: دیدگاه محقق اردبیلی و دیدگاه مشهور فقها

### ۲-۱. دیدگاه محقق اردبیلی

یکی از مسائلی که محقق اردبیلی در آن تفاوت نظر با دیدگاه مشهور فقها دارد، مسئله لزوم بیع است. به‌طور کلی، در فقه امامیه، مشهور فقها بویژه در متون اصولی، بر این

عقیده‌اند که بیع به‌طور ذاتی لازم است و طرفین پس از عقد نمی‌توانند آن را فسخ کنند، مگر آنکه دلیلی خاص، مانند خیارات یا تراضی طرفین وجود داشته باشد (خمینی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۵۳۸؛ مامقانی، ۱۳۲۳ق، ج ۳، ص ۴۸۷؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۸، ص ۱۲؛ شهید صدر، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۱۱۲). این نظریه به‌طور عمده براساس اصاله اللزوم استوار است که در بسیاری از موارد فقهی بویژه در عقود لازم مانند بیع، مورد استناد قرار می‌گیرد. محقق اردبیلی اما در این زمینه دیدگاه متفاوتی دارد. او معتقد است که لزوم بیع در ذات خود قطعی نیست و نمی‌توان به‌طور قطع و مطلق گفت که هر بیعی لازم‌الاجرا است. او تفکیک میان دو مفهوم ملکیت و لزوم را ضروری می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که انتقال مالکیت از یک فرد به فرد دیگر در بیع، لزوماً به معنای الزام آور بودن عقد نمی‌باشد.

## ۱-۱-۲. تفکیک میان ملکیت و لزوم

محقق اردبیلی به‌صراحت اعلام می‌کند که میان ملکیت و لزوم باید تفاوت قائل شد. در عقد بیع، وقتی ملکیت از بایع به مشتری منتقل می‌شود، این انتقال مالکیت به‌معنای لزوم قرارداد نیست. به‌عبارت دیگر، مالکیت چیزی است که به‌طور واضح و قطعی در بیع ایجاد می‌شود، اما لزوم مربوط به تعهد طرفین به ادامه و اجرای شرایط قرارداد است و این دو مفهوم از نظر محقق اردبیلی به‌طور کامل از هم تفکیک پذیر هستند. ایشان به این نکته تأکید دارد که وقتی بیع به‌طور صحیح واقع می‌شود و مالکیت انتقال پیدا می‌کند، هیچ دلیلی وجود ندارد که به‌طور خودکار لزوم بیع را نتیجه بگیریم. مطابق دیدگاه محقق اردبیلی، انتقال مالکیت می‌تواند بدون لزوم همراه باشد و نمی‌توان به‌طور قطعی بیان کرد که هر بیع به‌طور ضروری لزوم دارد. به‌عبارت‌دیگر، بیع ممکن است در برخی شرایط از نظر فقهی الزام‌آور نباشد و تنها در صورت وجود دلایل خاص مانند وجود خیار یا شرط می‌توان به لزوم آن پایبند بود (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۴۳).

## ۲-۱-۲. اصل عدم لزوم در بیع

اصل عدم به این معناست که ضرورت یا قطعیتی وجود ندارد مگر اینکه دلیلی

خاص آن را الزام آور کند؛ بنابراین هر عملی که به صورت قطعی حکم به وجوب یا لزوم نداشته باشد، در اصل غیرواجب و غیرلازم به شمار می آید، مگر آنکه دلیل خاصی آن را واجب یا لازم کند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۵۲۲؛ لاری، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۱۰). یکی از ارکان استدلال محقق اردبیلی در بحث عدم لزوم بیع، استناد به اصل عدم لزوم است. ایشان معتقد است که در بیع، اصل بر عدم لزوم است، به این معنا که بیع به طور طبیعی الزام آور نیست و طرفین می توانند در صورت شک یا نبود دلیل خاص، آن را فسخ کنند. محقق اردبیلی بویژه به این نکته اشاره دارد که در صورتی که دلیلی خاص برای الزام آوری یک عمل وجود نداشته باشد، آن عمل به طور طبیعی غیرلزوم و اختیاری است (مقدس اردبیلی، بی تا، ج ۸، ص ۱۴۳). ظهور این عبارت آن است که از نظر محقق اردبیلی، صرف تحقق بیع و انتقال ملکیت، مستلزم الزام طرفین به بقا بر عقد نیست. بلکه در فرض شک در لزوم، باید به اصل عدم لزوم رجوع کرد؛ بنابراین، لزوم بیع از دیدگاه وی، حکمی تعبدی و نیازمند اثبات مستقل است، نه لازمه عقلی یا عرفی تحقق عقد. این تحلیل نشان می دهد که محقق اردبیلی، برخلاف برخی فقها که لزوم را مقتضای ذات بیع می دانند، آن را امری طاری و خارج از حقیقت بیع تلقی می کند؛ امری که تنها در صورت وجود دلیل معتبر شرعی قابل پذیرش است.

### ۲-۱-۳. استفاده از اطلاق ادله بیع

محقق اردبیلی در تحلیل دلایل بیع نیز به نکته مهمی اشاره می کند که در اغلب ادله بیع، مانند آیه "أحل الله البيع" و یا روایات مربوط به بیع، تنها به انتقال مالکیت اشاره شده است و هیچ دلیلی برای لزوم بیع وجود ندارد. به عبارت دیگر، اطلاق این ادله تنها به حصول مالکیت تأکید می کند، نه الزام به معامله ی انجام شده؛ بنابراین، از نظر محقق اردبیلی، نمی توان از ادله ای که تنها انتقال مالکیت را اثبات می کنند، نتیجه گرفت که بیع همیشه الزام آور است (مقدس اردبیلی، بی تا، ج ۸، ص ۱۴۳).

بر این اساس، محقق اردبیلی میان «صحت و نفوذ بیع» و «لزوم بیع» تفکیک روشنی قایل می شود و معتقد است که ادله عام بیع، تنها متکفل اولی اند و نسبت به دومی اطلاق

یا ظهوری ندارند. در نتیجه، در فرض فقدان دلیل خاص بر لزوم، مرجع همان اصل عدم لزوم خواهد بود.

## ۲-۱-۴. تحلیل معاطات و شباهت آن با بیع

پیرامون همین بحث در معاطات محقق اردبیلی بر این نظر هستند که در خصوص مفید ملکیت بودن معاطات، نزاعی مطرح است که به دو دیدگاه اشاره می‌کنند.

- دیدگاه اول: کسانی که معتقدند معاطات باعث ملکیت می‌شود، ولی این ملکیت ناشی از وجود یک عقد نیست. به عبارت دیگر طبق این نظر در معاطات، فروشنده و خریدار به‌طور مستقیم مالک می‌شوند، ولی این عمل به‌طور لفظی و کلامی ناشی از عقد نیست.

- دیدگاه دوم: کسانی که معتقدند معاطات همانند عقد لفظی، به نوعی عقد است؛ بنابراین طبق این نظر معاطات به خودی خود یک نوع عقد است.

بر اساس آنچه مطرح شد از نظر محقق اردبیلی در خصوص ملکیت معاطات، نزاع مطرح می‌شود اما در خصوص اصل لزوم و یا عدم لزوم شایسته نیست نزاعی مطرح شود؛ چراکه آنچه در نهایت اهمیت دارد این است که معاطات موجب مالکیت می‌شود و با تحقق این مالکیت، لزوم یا عدم لزوم به‌طور طبیعی مشخص می‌شود. ایشان تأکید می‌کنند که در اصل، معاطات به‌عنوان یک عقد غیرلازم تلقی می‌شود، یعنی نیازی به کلام خاص ندارد، اما پس از آنکه مالکیت تحقق یافت، لزوم در عمل ظاهر می‌شود (مقدس اردبیلی، بی تا، ج ۸، ص ۱۴۳). لزوم در عمل ظاهر می‌شود به معنای این است که لزوم معاطات پس از تحقق مالکیت در عمل مشخص می‌شود و به‌طور طبیعی از پس زمینه مالکیت حاصل می‌شود. محقق اردبیلی در واقع اشاره دارند که، پس از آنکه مالکیت در معاطات تحقق یافت، لزوم یا عدم لزوم به‌طور طبیعی از همان مالکیت ناشی می‌شود و نیازی به عقد لفظی یا کلامی خاصی ندارد. به عبارت دیگر، به محض تحقق مالکیت در معاطات، شرایطی ایجاد می‌شود که طرفین به‌طور عملی ملزم به اجرای مفاد آن هستند؛ بنابراین محقق اردبیلی تأکید دارند که لزوم در عمل، از اثرات طبیعی و غیرقابل اجتناب

مالکیت است که در معاطات ایجاد می‌شود. این عبارت به معنای این است که پس از تحقق مالکیت، طرفین به‌طور طبیعی نمی‌توانند از تعهدات خود چشم‌پوشی کنند و اگر هم بخواهند فسخ کنند، باید به دلیلی خاص رجوع کنند. لزوم در اینجا نه به‌طور مستقیم از طریق کلام یا عقد لفظی، بلکه از طریق تحقق مالکیت در عمل ایجاد می‌شود. از آنجایی که محقق اردبیلی بحث عدم لزوم معاطات را ذیل ادله‌ی عدم لزوم بیع بیان نموده‌اند؛ می‌توان چنین استنباط نمود که قصد وحدت ملاک از عدم لزوم معاطات را در این بحث دارند.

#### ۵-۱-۲. شک در زوال ملکیت

زمانی که در انتقال مالکیت از بایع به مشتری شک وجود دارد، اصل بر بقای ملکیت در دست بایع پذیرفته می‌شود که این قاعده مبتنی بر اصل استصحاب است. این شک در انتقال ملکیت، خود به‌عنوان دلیلی مهم برای عدم لزوم عقد بیع عمل می‌کند. زیرا تا زمانی که انتقال مالکیت به‌طور قطعی و روشن تحقق نیافته باشد، نمی‌توان فرض کرد که عقد بیع الزام‌آور و لازم است. به بیان دیگر، لزوم عقد بیع مستلزم تحقق انتقال مالکیت است و وقتی این انتقال محل تردید و شک باشد، الزام به پایبندی به عقد نیز وجود ندارد. در این شرایط، شک در انتقال ملکیت به‌طور ضمنی نشان‌دهنده عدم لزوم عقد بیع است؛ چراکه بدون انتقال قطعی ملکیت، موضوع لزوم به معنای الزام طرفین به پایبندی کامل به عقد بیع معنا و موضوعیت ندارد؛ بنابراین، تا زمانی که دلیل قاطعی بر انتقال مالکیت ارائه نشود، نمی‌توان بیع را عقدی لازم تلقی کرد و این شک به‌عنوان مانعی در تحقق لزوم بیع به‌شمار می‌رود. این دیدگاه نشان می‌دهد که اثبات لزوم عقد بیع، مستلزم وجود دلیل قطعی بر انتقال ملکیت است و شک در این امر، خود دلیل معتبری بر عدم لزوم عقد محسوب می‌شود (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۴۳).

#### ۲-۲. دیدگاه مشهور فقها

براساس نظر مشهور فقها، اصل در بیع لزوم است. به عبارت دیگر حقیقت بیع،

اقتضای لزوم را دارد. بدین معنا که متعاملین جز به موجب شرط، تراضی و یا وجود اختیار، حق بر هم زدن عقد را ندارند (نجفی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ۲۳). در این نظر، بیع به عنوان یک عقد الزام آور تعریف می شود که طرفین معامله باید به آن پایبند باشند، مگر در صورتی که یکی از طرفین تحت شرایط خاصی مانند وجود شرط، تراضی، یا وجود اختیار بخواهند عقد را بر هم بزنند. همچنان که از نگاه سایر فقهای امامیه اصل در بیع لزوم است و فقط در صورت وجود اختیارات یا ظهور عیب، بیع از اصل خود خارج می شود (فخرالمحققین، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۸۰). مهمترین ادله مشهور بر لزوم عقد بیع به شرح ذیل است.

## ۲-۱-۲. ادله نقلی

**الف) آیات؛** مشهور فقها برای استناد به اصالة الزوم به برخی عمومات تمسک می کنند. از جمله ی این عمومات موارد ذیل است:

– "احل الله البيع" (بقره، ۲۷۵).

این آیه به روشنی دلالت بر مشروعیت و جواز بیع دارد؛ یعنی اصل خرید و فروش، به عنوان یک نهاد حقوقی و اقتصادی، توسط شارع امضا و تأیید شده است. اگرچه این آیه مستقیماً به جواز (نه لزوم) دلالت دارد، اما وقتی بیع شرعاً مجاز و معتبر شناخته شد، عقل و سیره عقلا به لزوم وفای به آن حکم می کنند؛ مگر اینکه دلیل بر جواز فسخ وجود داشته باشد (روحانی، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۲۰۶).

– "و لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم" (نساء، ۲۲).

مطابق این آیه کسب مال باید همراه با تراضی باشد و از کسب مال به روش های غیر مشروع باید پرهیز کرد. در این آیه، تأکید بر این است که معامله باید با رضایت طرفین انجام شود و در غیر این صورت کسب مال حرام خواهد بود؛ بنابراین، بیع باید با رضایت دو طرف باشد و در صورتی که این رضایت وجود داشته باشد، عقد بیع مشروع و صحیح است؛ بنابراین، وقتی معامله ای همراه با تراضی باشد، مشروع است، و چون

شارع هم آن را امضا کرده، عقل حکم می‌کند که چنین معامله‌ای باید محترم باشد و لازم الوفا گردد (روحانی، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۲۰۹).

– " أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مانده، ۱).

این آیه اشاره به لزوم وفای به عقد دارد. مفهوم این آیه به‌طور کلی این است که مسلمانان باید به توافقات خود پایبند و به عهد و پیمان‌های خود عمل کنند؛ بنابراین این آیه بر لزوم عقود و معاملات تأکید دارد (صدر، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۱۰۳؛ روحانی، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۲۰۳؛ طباطبایی، ۱۲۴۲ق، ص ۳۲۶؛ مددی، درس خارج فقه، ۵ بهمن ۱۳۹۸).

**ب) روایات؛** مطابق دیدگاه برخی فقها به‌طور کلی روایات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

– **روایت‌هایی که جلوی مزاحمت بیگانه را می‌گیرند:** این دسته از روایات به‌طور مشخص به جلوگیری از تصرفات غیرمجاز بیگانگان اشاره دارند و تأکید دارند که هیچ‌کس حق تصرف در مال دیگری را بدون اجازه صاحب مال ندارد. نمونه‌ای از این نوع روایت عبارت است از «لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه»، که به‌طور واضح بیان می‌کند هیچ‌کس نمی‌تواند در مال دیگری تصرف کند مگر با رضایت و اجازه صاحب مال (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱۳، ص ۴۹).

– **روایت‌هایی که سلطه مالک را فقط در درون مال او تأکید دارند:** این دسته از روایات، مانند «الناس مسلطون علی اموالهم»، بیشتر به سلطه مالک در تصرف و دخل و تصرف در مال خود اشاره دارند و ناظر به جلوگیری از تصرفات خارجی در مال نیستند. این روایت بیشتر تأکید دارد بر اینکه مالک حق دارد هرگونه تصرفی در مال خود داشته باشد، اما درباره ورود دیگران یا جلوگیری از مزاحمت بیگانگان صحبت نمی‌کند. اصل لزوم یکی از مبانی فقهی است که به وضوح در این روایت آمده و براساس آن، انسان‌ها بر اموال خود سلطه دارند؛ یعنی هر شخص می‌تواند در مال خود هرگونه تصرفی که بخواهد. این به نوعی بیانگر اصل لزوم در معاملات است. چرا که اگر شخصی به دلیل فسخ بیع بخواهد

وارد حریم مالکیت دیگری شود، این امر با اصل «الناس مسلطون علی اموالهم» سازگار نیست. به عبارت دیگر، اگر بیع به درستی صورت گرفته باشد، فروشنده دیگر حق ندارد آن را فسخ کند و باید از مزاحمت بیگانه یعنی خریدار اجتناب نماید (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۷۲).

### ۲-۲-۲. بنای عقلا

عقل به صورت مستقل حکم نمی‌کند که هر بیعی لازم است، بلکه براساس سیره عقلا، وقتی دو طرف با رضایت و قصد، وارد معامله‌ای می‌شوند، ثبات و پایداری آن معامله مورد انتظار و لازم است. عقلا معتقدند که اگر هر طرف بتواند هر لحظه فسخ کند، معاملات بی ثبات و جامعه دچار هرج و مرج اقتصادی می‌شود.

بنابراین، عقل عملی حکم می‌کند که لازمه صحت تعاملات اجتماعی و اطمینان طرفین، الزام آور بودن معاملات است، مگر اینکه قانون یا شرط خاصی خلاف آن را مقرر کند. برخی از فقها بیان می‌کنند همان‌طور که در لزوم اطاعت، حکم عقل به وجوب اطاعت از مولای صاحب حق است؛ در لزوم بیع نیز حکم عقل و سیره عقلا به ضرورت التزام به قرارداد برای ثبات اجتماعی است؛ بنابراین همان‌گونه که عقل با نبود گزینه بر ترخیص، حکم به وجوب اطاعت از امر مولی می‌کند، در باب بیع نیز عقل با نبود دلیل بر فسخ، حکم به لزوم بیع می‌کند (فیاض، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۸۳).

### ۲-۲-۳. اجماع

برخی از فقها بر این مسئله ادعای اجماع کرده‌اند که بیع به‌طور لزوم است. این ادعا به معنای این است که اکثریت فقهای امامیه معتقدند که عقد بیع به‌صورت لازم است و هیچ‌کدام از طرفین حق فسخ و نقض آن را ندارند، مگر در شرایط خاص و براساس دلایل معتبر (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۲).

### ۲-۲-۴. اصول عملیه (استصحاب بقای علقه مالکیت مشتری)

یکی از دلایل قاعده اصالة اللزوم، استصحاب است؛ به این معنا که یقین داریم عقد

اثری داشته است، اما شك در رفع آن اثر وجود می‌آید که اصل بر عدم ارتفاع اثر عقد به مجرد فسخ یکی از طرفین می‌باشد (روحانی، ۱۳۲۹ق، ج ۵، ص ۱۹۹)؛ بنابراین اگر پس از عقد، اگر یکی از طرفین بخواهد آن را فسخ کند، اصل بر این است که اثر عقد باقی می‌ماند، مگر اینکه دلیل قوی برای فسخ آن وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اصل عدم ارتفاع اثر عقد به مجرد فسخ یکی از دلایل لزوم عقد بیع است. این بدان معناست که شك در رفع اثر عقد، به‌طور طبیعی به نفع لزوم آن تفسیر می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۵؛ اشکوری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۳۵۸؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۲۲؛ بحر العلوم، ۱۳۲۶ق، ج ۲، ص ۵۲). فقها از این استصحاب با عنوان استصحاب بقای علقه مالکیت مشتری بر مبیع یاد می‌کنند. استصحاب بقای علقه مالکیت مشتری به معنای این است که اگر مشتری قبل از تلف عوضین، مالکیت را بر مال مورد معامله پیدا کرده باشد، پس از تلف آن عوض نیز باید همچنان این مالکیت باقی بماند، مگر اینکه دلیلی بر تغییر آن وجود داشته باشد. این استصحاب براساس اصل بقای وضع موجود (استصحاب بقای وضعیت پیشین) استوار است؛ به عبارت دیگر، وقتی که وضعیت مالکیت به‌طور قطعی برای مشتری ایجاد شده و دلیل خاصی بر زوال آن وجود ندارد، این وضعیت (ملکیت مشتری) به قوت خود باقی می‌ماند.

۲-۲-۵. سایر ادله

الف) غلبه لزوم بر جواز

در بسیاری از معاملات و عقود، لزوم بر جواز غلبه دارد (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۳۷). به این معنا که در اکثر موارد، عقود به‌طور لازم هستند و در صورت توافق طرفین، نمی‌توان به راحتی آنها را فسخ کرد. به تعبیر برخی از فقها این غلبه هم غلبه افرادی است و هم غلبه زمانی. به این معنا که از نظر افرادی، عقود لازم نسبت به عقود جایز کثرت عددی دارند و به لحاظ زمانی، یک عقد در مجموع زمانی که بعد از تحققش واقع می‌شود لازم است. (خویی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۱۳). در عقد بیع نیز، حتی اگر در برخی موارد فسخ امکان‌پذیر باشد، اصولاً بیع به‌عنوان یک عقد لازم در نظر گرفته می‌شود و

اصول فقهی و عرفی بر لزوم آن تأکید دارند؛ به عبارت دیگر عقود معمولاً دارای آثار قانونی ثابت و الزام آور هستند و حتی اگر در مورد برخی معاملات استثنائاتی وجود داشته باشد، اصل کلی بر لزوم عقود می باشد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۸۲).

### ب) حمل معنای لغوی و عرفی بر لزوم

بر اساس معانی لغوی و عرفی، عقد به طور طبیعی و معمول به معنای یک عقد لازم و غیر قابل فسخ است. از آنجا که بیع در جامعه به عنوان یک عمل تعهدی و پایبند به شروط توافق شده، شناخته می شود، بسیاری از فقها قایلند که بیع از ابتدا به طور طبیعی و طبق قواعد عرفی و شرعی لزوم دارد؛ بنابراین هنگامی که بیع را بر معنای لغوی آن حمل می کنیم، به طور ضمنی به این نتیجه می رسیم که این عقد باید لازم باشد و طرفین موظف به انجام تعهدات خود هستند. به این معناست که وضع بیع و بنای شرعی و عرفی لزوم می باشد (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۴).

### ج) وجوب خمس

بر اساس نظر برخی از فقها یکی از ادله لزوم بیع، خمس بر ربح می باشد؛ به این معنا که سود حاصل از کسب و کار سال گذشته، خمسی بر آن نیست مگر در صورت لزوم بیع و گذشت زمان خیار. به عبارت دیگر زمانی که بیعی انجام می گیرد، برای خریدار خیار و برای فروشنده سود حاصل از فروش به وجود می آید که در صورت لزوم بیع و گذشت زمان خیار، سود حاصل شده و خمس به فروشنده تعلق می گیرد. لزوم بیع، باعث ایجاد ثبات در کسب و کار، سود و در نتیجه خمس می شود؛ بنابراین وجوب خمس می تواند از دلایل لزوم بیع باشد (صافی گلپایگانی، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۱۷۳؛ موسوی خلیلی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۷۸).

## ۳. نقد لزوم بیع از منظر فقها و محقق اردبیلی

### ۳-۱. نقد آیات

استدلال به اطلاق آیات برای اثبات لزوم عقد بیع کامل نیست، زیرا تمسک به اطلاق در

خصوص قیود مشکوک که پیش از حکم یعنی متعلق یا موضوع حکم قرار دارند، ممکن است. اما این تمسک در خصوص قیود عارضی که پس از حکم به وجود می‌آیند یعنی عناوین ثانوی صحیح نیست. به عبارت دیگر، اطلاق یک حکم نمی‌تواند به مسائلی که بعد از صدور حکم ایجاد می‌شوند (مثل فسخ یا رفع حکم) تعلق بگیرد. در توضیح بیشتر، مسئله‌ای که در اینجا مطرح است، این است که در مورد بیع، زمانی که عقد بیع واقع می‌شود، حکم اولیه این است که عقد بیع صحیح است؛ اما اگر بعداً یکی از طرفین عقد بیع بخواهد آن را فسخ کند، مسئله‌ی صحت عقد بیع به‌طور مستقل از حکم اصلی و اولیه بیع است؛ بنابراین، اگر بخواهیم به اطلاق آیات یا دلایل اولیه برای اثبات لزوم بیع تمسک کنیم، باید توجه کنیم که این اطلاق نمی‌تواند نسبت به مسائل بعد از عقد مثل فسخ اعمال شود. بیع به‌طور معمول عقدی جوازی است که طرفین می‌توانند آن را به دلایل مختلفی فسخ کنند. لزوم بیع تنها در صورتی ثابت می‌شود که شرط لزوم در ضمن عقد یا توافق طرفین بیان شده باشد. اما نمی‌توان به‌طور قطعی و همیشگی بیع را لازم دانست، مگر آنکه شروط خاصی برای لزوم در آن قرار داده شده باشد. در نتیجه، براساس این دیدگاه، دلیلی برای لزوم بیع در شرایطی که یکی از طرفین بخواهد آن را فسخ کند وجود ندارد، زیرا فسخ یا رفع حکم از جمله عناوین ثانوی است که به‌طور مستقل از اصل حکم عقد عمل می‌کند و نمی‌توان با استناد به اطلاق آیات یا دلایل اصلی حکم، این موضوع را ثابت کرد. (خویی، بی‌تا، ج ۴۸، ص ۲۷)

### ۲-۳. نقد روایات

آیت‌الله خوئی سه اشکال به حدیث نبوی "الناس مسلطون علی أموالهم" بیان می‌کنند. این اشکالات به شرح زیر هستند:

**الف) ضعیف بودن سند روایت:** آیت‌الله خوئی به این نکته اشاره می‌کنند که سند روایت مورد استناد در این استدلال ضعیف است و این امر باعث می‌شود که استناد به آن اعتبار کافی نداشته باشد. این نقد به معنای آن است که اگر سند حدیث معتبر نباشد، نمی‌توان از آن برای اثبات نظریات فقهی استفاده کرد.

ب) **سلطنت مالک بر اموالش، نفی سلطنت دیگران نمی‌کند:** در این اشکال، آیت‌الله خوئی بیان می‌کنند که اثبات سلطنت یک مالک بر اموالش به این معنا نیست که سلطنت دیگران نسبت به آن مال نفی می‌شود. برای مثال، تسلط والدین بر اموال فرزندان یا سلطنت جد بر اموال نوه، خود به معنای نفی سلطنت دیگران نسبت به اموال آنها نیست. در اینجا، به نظر آیت‌الله خوئی، اگر بخواهیم این مفاهیم را به مالکیت فردی نسبت دهیم، نباید به‌طور خودکار از آن نتیجه بگیریم که سلطنت کامل مالک به معنای نفی سلطنت دیگران است.

ج) **مفهوم لقب حجت نیست و نمی‌تواند انحصار ایجاد کند:** این اشکال مربوط به مفهوم لغوی و اصطلاحی مالک است. در صورتی که مفهوم لقب مالک به‌عنوان حجت برای اثبات سلطنت انحصاری شخص بر مال خود در نظر گرفته شود، باید اثبات کرد که این لقب می‌تواند مفهومی حصرآمیز داشته باشد. آیت‌الله خوئی معتقدند که مفهومی که در اینجا از مالکیت برای افراد استفاده می‌شود، ممکن است محدود به معنای حصر نباشد. به‌طور خاص، این اشکال براساس قرینه‌های حدیث و کاربرد آن در فقه است که نشان می‌دهد ممکن است فقط سلطنت فرد در حالت عادی بیان شود، اما در شرایط خاص مثل فسخ، این سلطنت نفی می‌شود.

در مجموع، آیت‌الله خوئی به‌طور کلی بر این نظر هستند که برای اثبات بقاء مالکیت پس از فسخ، نباید صرفاً به این حدیث استناد کرد، چراکه این روایت تنها در شرایط خاصی می‌تواند معنا پیدا کند و در غیر این صورت نمی‌تواند دلیل قطعی بر اثبات لزوم مالکیت پس از فسخ باشد (خویی، بی‌تا، ج ۳۸، ص ۲۷).

### ۳-۳. عدم تطابق با اهداف عرفی بیع

براساس نظر مشهور فقها، عقد بیع به‌منظور انتقال مالکیت و ایجاد رابطه حقوقی بین طرفین، در جهت تسهیل تصرف و استفاده از مال منعقد می‌شود (حیدری، ۱۴۳۴ق، ص ۳۱۴). هدف اصلی بیع، انتقال مالکیت اختیاری و براساس رضایت طرفین است که این رضایت و اختیار، بنیان مشروعیت قرارداد را تشکیل می‌دهد. با این حال، از منظر محقق اردبیلی،

لزوم عقد بیع ممکن است با هدف بنیادین آن، یعنی ایجاد مالکیت مبتنی بر اختیار و رضایت، ناسازگار باشد. چراکه لزوم عقد بیع به معنای الزام طرفین به اجرای کامل قرارداد بدون امکان انصراف یا تعدیل آن است، و این امر می‌تواند حقوق و منافع یکی از طرفین را در رویارویی با تغییر شرایط یا پشیمانی محدود سازد. به عبارت دیگر، در صورت تغییر شرایط اقتصادی، اجتماعی یا فردی طرفین، ضرورت ادامه عقد بدون حق فسخ یا تعدیل، منافع واقعی طرف متضرر را نادیده می‌گیرد و این با روح انعطاف‌پذیری و رضایت‌محوری که از ویژگی‌های اساسی عقد بیع است، تعارض دارد. از این‌رو، فرضیه لزوم بیع به صورت مطلق و بدون استثناء، ممکن است باعث ایجاد بن‌بست‌های حقوقی شود که نه تنها با هدف عرفی بیع یعنی انتقال مالکیت مبتنی بر اختیار و رضایت سازگار نیست، بلکه ممکن است به نقض اصل انصاف و عدالت در روابط قراردادی منجر شود.

### ۳-۴. نقد غلبه افرادی و زمانی

مشهور فقها معتقدند لزوم در عقود بر جواز غلبه دارد (فشارکی اصفهانی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۵۳؛ خوبی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۳، ص ۳۸). منظور از غلبه به دو صورت مختلف مطرح شده است: غلبه از لحاظ افرادی و غلبه از لحاظ زمانی، و هر دو حالت مورد نقد قرار گرفته‌اند. اگر منظور از غلبه، غلبه‌ای باشد که در آن اکثر عقود به صورت لازم واقع می‌شوند، این دیدگاه قابل قبول نیست؛ چراکه بسیاری از عقود به‌طور طبیعی جایز هستند و این عقود جایز بیشتر از عقود لازم هستند (حلی، ۱۴۳۵ق، ص ۴۸؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲). برای مثال، عقد هبه که در آن فرد مال را به دیگری می‌دهد بدون اینکه الزامی برای طرفین ایجاد کند، یا قراردادهایی که ممکن است شرایط فسخ را داشته باشند. عقود جایز از نظر افرادی بسیار بیشتر از عقود لازم هستند، بنابراین نمی‌توان از غلبه افراد به نتیجه‌ای قطعی رسید که تمام این عقود را به‌عنوان عقود لازم تلقی نمود. اگر منظور از غلبه، غلبه‌ای باشد که در آن عقود در اکثر زمان‌ها و شرایط به صورت لازم اتفاق می‌افتد، این نیز نمی‌تواند دلیلی بر لزوم باشد. به عبارت دیگر، صرف اینکه در اغلب زمان‌ها عقود

به صورت لازم است، نمی تواند برای یک مورد خاص که مشکوک است، حکم به لزوم بدهد. برای مثال، حتی اگر در بیشتر زمان ها یا در شرایط خاص، بیع لازم باشد، این امر موجب نمی شود که در موارد خاص که شرایط آن روشن نیست، بیع به طور قطعی لازم تلقی شود. در واقع، این غلبه زمانی برای تشخیص ماهیت قرارداد در یک حالت مشکوک کافی نیست (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۰۹).

### ۳-۵. نقد استصحاب دال بر لزوم

زمانی که عوضین تلف می شوند و در مورد جواز ملکیت پس از آن شک می کنیم، برخی از فقها به استصحاب تمسک می کنند تا جواز ملکیت پیشین را ادامه دهند و ثابت کنند که همان طور که قبل از تلف ملکیت جایز بوده، پس از تلف نیز این جواز به قوت خود باقی است. در این زمینه، تمسک به استصحاب به عنوان یک حکم مخصص عمل می کند که مانع از شمول ادله ی لزوم می شود. این بدان معناست که با تمسک به استصحاب، حکم جواز ملکیت ادامه می یابد، و دیگر نمی توان به ادله لزوم تمسک کرد. این موضوع شبیه به مسئله استصحاب جواز بیع خیاری است. در بیع خیاری، اگر بعد از تلف عین شک کنیم، می توان به استصحاب جواز بیع خیاری تمسک کرد تا همچنان اجازه فسخ معامله وجود داشته باشد، حتی اگر عین تلف شده باشد. به همین ترتیب، در اینجا نیز پس از تلف عوضین، استصحاب جواز ملکیت باعث می شود که دیگر نتوان به ادله لزوم تمسک کرد (جزایری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۹۲).

### ۳-۶. وحدت ملاک از بحث مالکیت در معاطات

طبق دیدگاه محقق اردبیلی، به طور خاص اشاره شده که معاملات زمان پیامبر ﷺ و زمان صحابه، بدون نیاز به صیغه خاصی صورت می گرفته است. این بدین معناست که انتقال مالکیت و تصرف در این معاملات، غیر لفظی انجام می شده، بدون آنکه نیاز به لفظ یا عقد خاصی باشد که الزام آور است؛ بنابراین عدم وجود لفظ خاص و صرف انتقال مالکیت از طریق فعل دلیلی بر عدم لزوم است. این نوع معاملات صرفاً باعث

مالکیت می‌شود، نه لزوم و الزام. در واقع، لزوم تنها زمانی به خودی خود ایجاد می‌شود که در قرارداد یا شرایط خاص، طرفین توافق کنند که معامله الزام‌آور باشد. از نظر محقق اردبیلی، مؤید این مطلب نیز این نکته است که چنین نقل‌هایی حتی به‌طور نادر در نقل‌های فقهی نیامده است. این خود نشانه‌ای است که این معاملات به‌صورت الزام‌آور در نظر گرفته نمی‌شده‌اند. اگر قرار بود که این معاملات غیر لفظی لزوم داشته باشند، باید در نقل‌های فقهی و تاریخی این موضوع به وضوح بیان می‌شد (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۴۳).

### ۳-۷. عدم وجود دلیل برای لزوم در عقود غیر لفظی

محقق اردبیلی بیان می‌دارند که برای اثبات لزوم در عقود غیر لفظی، هیچ دلیلی قطعی وجود ندارد. تراضی و تسلیم به‌تنهایی دلیل بر لزوم نیستند، بلکه نشان‌دهنده انتقال مالکیت هستند. لزوم در معاملات باید از دلیل خاصی سرچشمه بگیرد که در این نوع هدایای غیر لفظی وجود ندارد. در حقیقت، لزوم معمولاً زمانی ایجاد می‌شود که طرفین به‌طور خاص برای ایجاد تعهدات الزام‌آور توافق کرده باشند، ولی در عقود غیر لفظی این مورد صادق نیست (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۴۳).

### ۴. تحلیل مبانی و مستندات

با بررسی ادله محقق اردبیلی و مشهور فقها چنین به نظر می‌رسد که نظر محقق اردبیلی از قوت بیشتری برخوردار است. اگرچه که نظر مشهور به دلیل استناد به آیات قرآن و روایات به‌طور واضح بر مشروعیت و لزوم بیع تأکید دارد و با نظر به اینکه لزوم بیع در فقه و نظام حقوقی اسلامی اهمیت زیادی دارد لکن نظر محقق اردبیلی به دلایل ذیل دارای رجحان است.

### ۴-۱. تفکیک دقیق مفاهیم

محقق اردبیلی با تفکیک دقیق میان ملکیت و لزوم، به این نتیجه می‌رسد که

نمی‌توان به‌طور خودکار از انتقال مالکیت در بیع، لزوم آن را استنتاج کرد. در واقع ایشان بر این نکته تأکید دارند که بیع ممکن است موجب انتقال مالکیت شود، ولی این انتقال به‌طور ذاتی به‌معنای لزوم عقد نیست؛ لزوم عقد بیشتر به حوزه ضمانت اجرای حقوق و تعهدات قراردادی مربوط می‌شود؛ یعنی تضمین می‌کند که طرفین ملزم به اجرای مفاد عقد باشند یا در صورت تخلف، جبران خسارت و راهکارهای حقوقی موجود باشد. اما عدم وجود لزوم به معنای فقدان مالکیت نیست، بلکه به معنای وجود امکان فسخ، تعدیل یا برهم زدن عقد در شرایط مشخص است که این امر خود به تعادل حقوقی و رعایت انصاف کمک می‌کند؛ بنابراین، مالکیت ایجاد شده بدون لزوم دارای وجهت قانونی و حقوقی است، اما از آنجا که عقد الزام‌آور نیست، ممکن است به دلایل مشروع از جمله پشیمانی یا تغییر شرایط، قرارداد فسخ یا تعدیل شود و مالکیت انتقال یافته نیز بر این اساس تغییر یابد.

۱۳۱

ف

#### ۴-۲. توجه به اصول عقلایی

محقق اردبیلی با توجه به بنای عقلا و وضعیت عرفی معاملات، تأکید دارد که در بسیاری از موارد، قراردادها بدون نیاز به لزوم منعقد می‌شوند. ایشان بر این باورند که انعطاف‌پذیری در عقد بیع وجود دارد و اینکه لزوم بیع همیشه ضروری نیست. از منظر ایشان، عقلا در موارد بسیاری تمایل دارند که معاملات به‌صورت غیرلزوم انجام شوند، مگر آنکه دلیلی خاص برای ایجاد لزوم در آنها وجود داشته باشد. عقلا اگرچه معمولاً به استحکام و ثبات معاملات خود اهمیت می‌دهند، اما این به معنای آن نیست که لزوم بیع در همه موارد باید به‌طور اجبار و همیشگی فرض شود. در واقع، بسیاری از طرف‌های معامله ممکن است به‌طور ضمنی یا صریح توافق کنند که اختیار فسخ برای هر یک از طرفین محفوظ باشد. این نوع از توافقات و قراردادها نه تنها انعطاف‌پذیری بیشتری را فراهم می‌آورد، بلکه اجازه می‌دهد که طرفین در صورت بروز مشکلات یا تغییر شرایط، قرارداد را فسخ کنند. در این راستا، لزوم تنها زمانی ایجاد می‌شود که طرفین به‌طور مشخص اراده کنند که معامله الزام‌آور باشد.

### ۳-۴. دقت در تطبیق با واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی معاصر

از مهمترین ویژگی‌های نظر محقق اردبیلی این است که او به‌طور دقیق به تطبیق فقه با واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی معاصر می‌پردازد. نظر ایشان بویژه در شرایطی که تحولات اقتصادی و اجتماعی سریع است، این امکان را می‌دهد که عقود و قراردادها براساس نیازهای روز تنظیم شوند. در بسیاری از شرایط امروزی، نیاز به فسخ یا تغییر شرایط قراردادها وجود دارد، و نظر محقق اردبیلی این امر را بهتر درک و تحلیل می‌کند.

دیدگاه محقق اردبیلی بر تفکیک دقیق میان دو مفهوم ملکیت و لزوم تأکید دارد و بیان می‌کند که عقد بیع می‌تواند تنها منجر به انتقال مالکیت شود، بدون اینکه عقد الزام‌آور و لازم باشد. ایشان به بنای عقلا و وضعیت عرفی معاملات اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، بیع بدون لزوم واقع می‌شود و طرفین امکان فسخ آن را دارند. این نظر در تطبیق فقه با شرایط واقعی معاملات اجتماعی و اقتصادی نقش مؤثری دارد. با این حال، باید توجه داشت که چنین رویکردی در صورت فقدان قواعد و چارچوب‌های دقیق، می‌تواند زمینه‌ساز بروز هرج و مرج و افزایش اختلافات و دعاوی حقوقی شود. نبود لزوم در عقد بیع، در صورتی که بدون محدودیت یا ضوابط معین به کار رود، می‌تواند ثبات و امنیت معاملات را کاهش دهد و مشکلاتی را در روابط حقوقی طرفین ایجاد کند؛ بنابراین، پذیرش این دیدگاه مستلزم وضع ضوابط و قواعد مشخص است که ضمن حفظ حق فسخ برای طرفین، از ایجاد ناامنی و اختلال در معاملات جلوگیری نماید. این قواعد می‌تواند از طریق فقه، قانون یا عرف تعیین شده و حد و حدود لزوم یا عدم لزوم عقد را مشخص نماید تا بدین ترتیب، تعادل لازم میان آزادی طرفین و ثبات معاملات برقرار شود.

### نتیجه‌گیری

اگرچه با نظر به تحلیل‌ها، هر دو دیدگاه محقق اردبیلی و مشهور فقها به‌طور منطقی و مستند قابل دفاع هستند؛ اما نظر محقق اردبیلی از قوت بیشتری برخوردار است. دیدگاه

محقق اردبیلی با تأکید بر تفکیک ملکیت و لزوم، استناد به معاطات و اصل عدم لزوم انعطاف‌پذیری بیشتری دارد و به تطبیق بهتر فقه با شرایط روز کمک می‌کند. در مقابل، نظر مشهور فقها با استناد به آیات قرآن، روایات معصومین علیهم‌السلام و قاعده فقهی «الناس مسلطون علی اموالهم» بر لزوم بیع تأکید دارند که به حفظ نظم و اعتبار عقود کمک می‌کند. در این پژوهش، به تحلیل و مقایسه دو دیدگاه مهم در خصوص لزوم و عدم لزوم بیع پرداخته شد؛ یکی از نظر مقدس اردبیلی و دیگری از منظر فقهای مشهور. این دو دیدگاه در خصوص اینکه آیا بیع به طور مطلق لازم است یا می‌تواند تحت شرایط خاص قابل فسخ باشد، اختلاف دارند. نظر مقدس اردبیلی بر این مبنا استوار است که لزوم عقد بیع یک امر قطعی نیست و تنها در صورتی باید آن را لازم دانست که دلایل فقهی خاص و معتبر برای آن وجود داشته باشد. از دیدگاه ایشان، لزوم در برخی شرایط ممکن است تغییر کند و بیع می‌تواند در موارد خاص مانند اختیارات یا تراضی جدید طرفین فسخ شود. این نظر موجب توجه به مسائل پیچیده‌تر در فقه و قراردادهای تجاری می‌شود و بویژه در شرایطی که طرفین به توافقات جدید دست یابند، امکان فسخ وجود دارد. در مقابل، فقهای مشهور براساس قاعده اصالة اللزوم، لزوم عقد بیع را به‌عنوان یک اصل پذیرفته‌شده در فقه امامیه معرفی می‌کنند. طبق این دیدگاه، بیع از لحظه انعقاد، به طور غیرقابل فسخ است، مگر اینکه دلایل خاصی همچون اختیارات یا تراضی جدید موجب فسخ آن شوند. این دیدگاه به طور گسترده در متون فقهی و فتاویٰ مختلف مورد پذیرش قرار گرفته و در عمل به‌عنوان یک قاعده عمومی در معاملات به کار گرفته می‌شود.

بنابراین به طور کلی می‌توان گفت که در نظریه محقق اردبیلی عدم لزوم به معنای بی‌ثباتی معاملات نیست، بلکه فقط ناظر به این نکته است که لزوم اثر ذاتی عقد نیست و نیازمند دلیل مستقل است. در عین حال، ثبات معاملات از طریق عوامل دیگری مانند اراده طرفین، شروط ضمن عقد و بنای عقلا در التزام به قراردادها تأمین می‌شود. افزون بر این، تفکیک میان انتقال مالکیت و لزوم عقد مانع از آن می‌شود که صرف تحقق بیع، تعهدی غیرقابل بازگشت بر طرفین تحمیل کند؛ بنابراین، نظریه عدم لزوم نه تنها موجب

اختلال در نظم معاملات نمی‌شود، بلکه با تأکید بر حاکمیت اراده و انعطاف‌پذیری قراردادهای، امکان تنظیم عادلانه‌تر روابط معاملاتی را فراهم می‌آورد. با وجود آنکه نظر مشهور فقهای امامیه در خصوص لزوم عقد بیع، به‌عنوان دیدگاه غالب، نقش مهمی در روابط معاملاتی ایفا می‌کند، بررسی مبانی و ادله نشان می‌دهد که دیدگاه محقق اردبیلی از حیث انطباق با اصول عقلائی و ملاحظات عرفی معاملات، واجد قوت بیشتری است. تأکید وی بر لحاظ شرایط اشخاص و اوضاع و احوال خاص هر معامله، انعطاف‌پذیری لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی روابط تجاری را فراهم می‌سازد. هرچند پذیرش این دیدگاه ممکن است در مقام اجرا با چالش‌هایی همچون تزلزل نسبی در امنیت معاملات همراه باشد، اما این اشکالات ناظر به حوزه کاریست عملی بوده و از حیث مبنایی، موجب تضعیف ترجیح آن در تحلیل فقهی نمی‌گردد. بر این اساس می‌توان گفت نظر محقق اردبیلی، علی‌رغم برخی دشواری‌های اجرایی، در موارد خاص از جهت استحکام عقلائی و هماهنگی با عرف معاملات، قابلیت ترجیح بر نظر مشهور را داراست.

## منابع

\* قرآن كريم.

اشكوري، ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). بغية الطالب في شرح مكاسب (ج ۳). قم: انوار الهدى .

انصاري (شيخ)، مرتضى. (۱۴۱۱ق). المكاسب. قم: دارالذخائر.

انصاري (شيخ)، مرتضى. (۱۴۱۵ق). المكاسب (ج ۵، ۱۴). قم: المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى

المئوية الثانية لميلاد الشيخ الأعظم الأنصاري.

انصاري، محمدعلي. (۱۴۱۵ق). الموسوعة الفقهية الميسره. قم: مجمع الفكر الاسلامي .

بحرالعلوم، محمد بن محمد تقى. (۱۳۶۲). بلغة الفقيه (ج ۲). تهران: مكتبة الصادق.

جزايري، محمدجعفر. (۱۴۱۶ق). هدى الطالب الى شرح المكاسب (ج ۲). بي جا: طليعه النور .

حسيني عاملي، سيدجواد. (بي تا). مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ج ۴، ۱۴). قم: دار احياء

التراث العربي.

حلي، حسين. (۱۴۳۵ق). الخيارات. مشهد: مؤسسه علامه طباطبائي .

حيدري، كمال. (۱۴۳۴ق). بحوث في فقه عقد البيع. بيروت: مؤسسه الهدى للطباعة و النشر.

خميني، روح الله. (۱۳۹۹). تحرير الوسيله (موسوعة الإمام الخميني، ج ۱). تهران: مؤسسه تنظيم و

نشر آثار امام خميني.

خويي، ابوالقاسم. (۱۴۲۹ق). محاضرات في الفقه الجعفري (ج ۴). قم: مؤسسه دايرة المعارف فقه

اسلامي.

خويي، ابوالقاسم. (بي تا). موسوعة الامام الخويي. قم: مؤسسه الخويي الإسلامية.

خويي، ابوالقاسم. (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخويي (ج ۴). قم: مؤسسه احيا آثار امام خويي.

روحاني، محمدصادق. (۱۳۲۹ق). منهاج الفقاهه (ج ۵). قم: انوار الهدى.

سبحاني تبريزي، جعفر. (۱۴۱۴ق)، المختار في احكام الخيار. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.

- سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۱۴ق)، المختار فی احکام الخیار. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- صافی گلپایگانی، علی. (۱۳۸۵). ذخیره العقبی فی شرح العروة الوثقی (ج ۱۰). قم: گنج عرفان.
- صدر (شهید)، محمد. (۱۴۳۲ق). کتاب البیع (ج ۲). قم: محبین.
- طباطبایی، محمد بن علی. (بی تا). المناهل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- علامه حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء (ج ۱۱). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
- علامه مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار (ج ۲). بی جا: بی نا.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن. (۱۳۷۸). ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات قواعد (ج ۱). قم: اسماعیلیان.
- فشارکی اصفهانی، محمد بن قاسم. (۱۴۱۳ق). الرسائل الفشارکیه. قم: جامعه مدرسین قم.
- فیاض، محمد اسحاق. (۱۴۲۲ق). محاضرات فی أصول الفقه. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی.
- لاری دزفولی، عبدالحسین. (۱۴۱۸ق). تعلیقه علی مکاسب (ج ۱). قم: مؤسسه معارف اسلامی.
- مامقانی، محمدحسن بن عبدالله. (۱۳۲۳ق). غایة الآمال فی شرح مکاسب و البیع (ج ۳). قم: مجمع الذخایر الاسلامی.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (ج ۴). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- مددی، سیداحمد. (۱۳۹۸/۱۱/۵). درس خارج فقه، آدرس سایت: بیع / الفاظ بیع / اشتراط ماضویت - مدرسه فقهی امام محمد باقر علیه السلام (mfeb.ir)
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان (ج ۸). قم: مؤسسه نشر علوم اسلامی.
- موسوی خلخالی، محمد مهدی. (۱۳۸۵). فقه الشیعه (خمسه) (ج ۲). قم: دارالبشیر.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۲۳ق). جواهر الکلام (ج ۴). بیروت: دار إحياء التراث العربی.

نرم افزار جامع اصول فقه، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.  
نرم افزار جامع فقه اهل بیت نسخه ۲ و ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم.  
هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۲۳ق). موسوعه الفقه الاسلامی المقارن (ج ۱). قم: مؤسسه دایره  
المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.